

یک گام به پیش، دوگام به پس باراک اوباما در خاورمیانه: تلاش برای تحولات بزرگ و عقب نشینی بدلیل شرائط

نویسنده: بُدوئن لوس

روزنامه نگار در بروکسل

مترجم: اسماعیل کرم نژاد

رئیس جمهور اسبق آمریکا، بخش نخست خاطرات خود را منتشر کرده است. فصلی که به جهان عرب، اسرائیل و فلسطین می پردازد، منعکس کننده تردیدها و دودلی های اوست. گزینه های بحث برانگیز و انتخاب های مردد مردی که امید بسیاری به او می رفت، به نتیجه ای متفاوت و چه بسا متضاد با اهداف او ختم شد.

درست است، باراک اوباما ردای نویسنده به تن کرده. افراد چندانی از این موضوع متعجب نخواهند شد. سخنرانی های او که از لحنی بلیغ برخوردار هستند، پیش تر قلوب مخاطبین بسیاری را در سرتاسر جهان و نیز در داخل ایالات متحده از آن خود کرده بود. در کتاب « سرزمین موعود»، جلد نخست خاطرات طولانی اش، رئیس جمهور پیشین امریکا تلاش کرده خود را فردی سنجیده و در عین حال دوراندیش در سرزمینی موعود معرفی کند که مشتاق ایجاد اصلاحات عادلانه و تغییرات ضروری است. حتی اگر فعالیت های او در

خاور میانه بخش اصلی کتاب نباشد، ولی به فهم بلند پروازی های او و همچنین محدودیت های موجود برای جامه عمل پوشاندن به آنها کمک می کند.

همانطور که می دانیم، باراک اوباما جایزه صلح نوبل را در ۹ اکتبر ۲۰۰۹، تنها چند ماه پس از ورود به کاخ سفید دریافت کرد. این امتیاز ویژه، دست کم به دلیل سرعت شگفت انگیزش [در دریافت جایزه نوبل]، مدیون سخنرانی معروف وی در قاهره بود که در ۴ ژوئن ۲۰۰۹ ایراد شد؛ زمانی که او اصولاً قصد داشت لحن جدیدی را به گوش دیگران برساند: **موضوع در واقع مربوط می شود به بی تفاوتی ایالات متحده نسبت به فساد و سرکوب در [حکومت های] منطقه و همدستی ما در طول جنگ سرد در ماجرای سرنگونی دولت منتخب ایران که به صورت دموکراتیک انتخاب شده بود [کودتای ۲۸ مرداد] و همچنین به رسمیت شناختن آزار تلخ و درد آور فلسطینی های ساکن در سرزمین های اشغالی. من فکر می کردم که شنیدن این واقعیت های تاریخی از زبان ریاست جمهوری آمریکا بسیاری را متعجب و آرام خواهد کرد[...].**

در حقیقت اوباما در آن روز و حتی در میان اعضاء آکادمی صلح نوبل، امید بسیاری را در قلب ها زنده کرد... ولی خیلی زود واقعیت چهره خود را نمایان کرد و او نیز به آن تن داد. به عنوان نمونه، در موضوع افغانستان همانطور که خودش متذکر شده، ضرورت اتخاذ تصمیمی فوری موجب دلسردی او گردید: «اکتبر ۲۰۰۹ می توانست مرگبارترین ماه برای سربازان ما از زمان آغاز جنگ در افغانستان، یعنی هشت سال پیش باشد و من آگاه بودم که در موقعیتی دور از هر چشم اندازی برای صلح، من مجبور می شدم که سربازان جدیدی را به خط مقدم جبهه اعزام کنم». اقدامی که در نهایت به آن تن داد.

وضعیت اسرائیل و فلسطین روی لبه تیغ

Orient XXI .

نشریه اینترنتی درباره سیاست، فرهنگ، اجتماع، اقتصاد، دیپلماسی دسامبر ۲۰۲۰

متناسب با مقوله [مناقشه اسرائیلی - فلسطینی]، نویسنده یک فصل مهم از کتاب را به پرونده اسرائیل - فلسطین اختصاص داده است، آن هم با عنوان: «روی لبه تیغ». مسئله ای که به نظر او از الویت برخوردار است، حتی اگر این فصل در انتهای کتاب قرار داشته باشد. او همواره در صدد این است که همچون دیگر موارد، موضوعات مورد اختلاف را برای افراد غیر آشنا با مسائل این درگیری قابل فهم نماید. این امر موجب می شود او به میانبرها و برآوردهائی متوصل شود که بی تردید چندان خوشایند برخی نباشد. با این حال او با، بدون این که به تناقض فرساینده دیپلماسی آمریکائی در منطقه اشاره بکند، سعی دارد دلیل دخالتش را برای برقراری صلح توجیه کند: تقریباً همه کشورهای جهان متفق القول بودند که اسرائیل با اشغال سرزمین های فلسطینی، در حال نقض حقوق بین الملل است و دیپلمات های ما مجبور شدند برای دفاع از اسرائیل، علی رغم میل شان وارد معرکه شده و از چیزی دفاع کنند که ما خودمان هم با آن مخالفیم. آن ها همچنین باید توضیح می دادند که ما چگونه می توانیم بر سر حقوق اساسی، چین و ایران را زیر فشار قرار دهیم، در حالی که این گونه به نظر می رسد که در خصوص فلسطینیان چندان دغدغه خاطری نداریم. در حالیکه، اشغالگری اسرائیلی ها جامعه عربی را به سمت شورش بیشتر پیش می برد و احساسات ضد آمریکائی را در سراسر جهان دامن می زد.

باراک اوپاما در جای جای کتاب خود، تفاوت های ظریف، دوگانگی ها و تردیدهایش را بر ملا می سازد. در این پرونده بخصوص، وی رویکرد اولیه خود را این گونه توصیف می کند: من اطمینان داشتم که بین تجربیات سیاه پوستان و یهودیان پیوند اساسی وجود دارد - داستانی متشکل از مهاجرت و رنج، که سرانجام با همان عطش عدالت طلبی، جلب دلسوزی عمیق تر و افزایش همبستگی اقلیتی، می تواند به بازسازی جمعیتشان منتهی گردد. به همه این دلایل، من به شدت از حق یهودیان برای داشتن کشور مستقل دفاع کردم، حتی اگر ارزشهای مشترکی که داریم، مزاح ماجرا اینجاست، مانع از آن شوند که شرایطی را که فلسطینیان مجبور به تحمل آن ها در سرزمین های اشغالی هستند را، نادیده بگیرم.

درک او از معادله موجود مناقشه اسرائیلی فلسطینی، او را وا می دارد تا دست به نگارش خطوطی نه چندان معمولی از جایگاه یک رئیس جمهور سابق ایالات متحده بزند. بنابراین، برای توضیح اینکه چرا او از نتانیاہو اسرائیلی بیش از عباس فلسطینی توقع همکاری دارد، می نویسد: [...] «با توجه به اختلاف قدرت (نظامی) بین اسرائیل و فلسطینی ها - اساساً محمود عباس چیز چندانی در چنته نداشت که قبلاً کسب کرده باشد و بخواهد از آن بگذرد- منطقی تر دیدم که از طرف قوی بخواهم تا گام بزرگتری به سمت صلح بردارد».

موانعی به نام نتانیاہو و آپیک

هرگز روابط خدشه ناپذیر دولت های اسرائیل و ایالات متحده، تا این اندازه زیر سوال نرفته بود و یا انتقادی چندان جدی به سیاست اسرائیل وجود نداشته است؛ انتقادی از جنس سخنان رئیس جمهور اسبق آمریکا جیمی کارتر که به خود اجازه داد از واژه «آپارتاید» استفاده کند (البته ۲۷ سال پس از ترک کرسی ریاست جمهوری).

اما اوباما نمی تواند جلوی خود را بگیرد و خاطر نشان نکند که تنها یک حامی وفادار در واشنگتن برای اسرائیل کفایت نمی کند، همانطور که این سطور تاحدودی سرخورده، گواهی می دهند: «ما همواره رهبران انجمن های یهودی و یا نمایندگان پارلمان آنها را به کاخ سفید دعوت می کنیم تا به آنها در خصوص تعهد بی چون چرای خود در حفظ امنیت اسرائیل و اتحاد با ایالات متحده اطمینان دهیم. واقعیت ها خود سخن می گویند: علی رغم اختلاف نظرم با نتانیاہو به دلیل بن بست مذاکرات، شخصاً به قول های خود احترام گذاشته و همکاری هایمان را تعمیق بخشیدم، برای مقابله با تهدیدات ایران کم نگذاشتم و در تأمین مالی سیستم دفاعی گنبد آهنین، تلاش بی وقفه ای داشتم، که اسرائیل را قادر می ساخت تا موشک های ساخت

سوریه را که از سمت غزه و یا مواضع حزب الله در لبنان شلیک می شوند، سرنگون کند. ولی هیاهوی هماهنگ شده از جانب نتانياهو، موجب تنزل موقعیت، ائتلاف بیهوده وقت و قرار دادن ما در یک وضعیت دفاعی گردید، و این اوضاع به من یادآوری نمود که اختلاف نظر طبیعی با یک نخست وزیر اسرائیلی - حتی در راس یک دولت ائتلافی شکننده - دارای بهای سیاسی است که هیچ همتا و همترازی در ارتباط با انگلستان، آلمان، فرانسه، ژاپن و یا کانادا و یا هر متحد نزدیک دیگری ندارد».

نتانياهو که اوباما او را با سه ویژگی «زیرک، خبره، سرسخت» مورد خطاب قرار می دهد، می رفت که نگرانی بزرگی برای او ایجاد نماید. خیلی زود دریافت که رویارویی ها رو به افزایش گذاشته است: [...] تصویری که او [نتانياهو] از خودش داشت، یک مدافع تمام عیار قوم یهود در برابر همه بلاها، وی را قادر ساخته بود که تقریباً به هر چیزی متشبث شود تا در مقام خود باقی بماند، و با شناختی که از سیاستمدار و رسانه های آمریکایی داشت، متقاعد شده بود که می تواند در برابر همه فشارهای یک دولت دموکرات، شبیه دولت من، مقاومت کند.

این امر تا جایی پیش می رود که در مستاجر سابق کاخ سفید به خود اجازه می دهد سخنانی درباره متحد سرسخت نخست وزیر اسرائیل، یعنی لابی طرفدار اسرائیل در کنگره به زبان بیاورد، موردی کاملاً نادر، آن هم در جملات کشنده ای این چنینی: [...] اعضای هر دو حزب ترجیح دادند از شلاق خشم کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل (Aipac) - همان لابی میان حزبی قدرتمند که تضمین می نماید که ایالات متحده، به حمایت بی قید و شرط خود از اسرائیل ادامه دهد - دوری کنند. آپیک این توانایی را داشت که تقریباً بر تمامی مناطق کشور اعمال نفوذ کند، و تمامی سیاستمداران واشنگتن - از جمله خود من - از پشتیبانی و حمایت مالی این لابی سود می برند. (...) آپیک حتی زمانی که سیاست های دولت اسرائیل با سیاست های دولت آمریکا در تضاد قرار داشت، اقدام به تقویت اتحاد بین این دو دولت نموده بود. نمایندگانی که لحن انتقادی شان از اسرائیل کمی سختگیرانه می نمود، در معرض خطر الصاق برچسب ضد

اسرائیلی (و احتمالاً ضد یهودی) قرار می گرفتند و در انتخابات بعدی با رقیبی مواجه می شدند که بودجه کلانی [برای تبلیغات] در اختیار داشت.

حتی اگر اظهارات انتقادی به نتانیا هو در اواخر کتاب خاطرات اواما چند برابر شده است ، باز هم او با خودداری از بی نتیجه بودن تلاش هایش بین ژانویه ۲۰۰۹ تا مه ۲۰۱۱ در مناقشه اسرائیل و فلسطین، صحبت می کند: من همواره به همه کودکان، در غزه، در شهرک های اسرائیلی یا در خیابان های قاهره یا عمان فکر کرده ام، که در میان خشونت، سرکوب، ترس و نفرت بزرگ خواهند شد، زیرا هیچ یک از سران کشورهایی که تازه ملاقات کرده ام، از ته دل، به احتمال آینده ای متفاوت اعتقاد نداشتند.

در واقع اواما بیشتر در میان نوشته هایش این مسئله را پذیرفته است: لجاجت بی امان نتانیا هو و نفوذ بی اندازه آپیک، دو معضلی بودند که ممکن بود موقعیت ریاست جمهوری وی را تضعیف کنند.

«بهار»هایی که شکوفا می شوند و مایه نگرانی اند

جنبش های «بهار عربی» یکی پس از دیگری سر بر می آورند. باراک اواما دوست داشت این خیزش را باور کند، البته بدون هر گونه شک و دو دلی. سامانتا پاور، مشاور جوانی که او برای خود برگزیده بود نیز در این امر با تمام وجود وی را همراهی می کرد: «[...] او مرا یاد آرمانخواهی دوران جوانی ام می انداخت، آن

Orient XXI .

نشریه اینترنتی درباره سیاست، فرهنگ، اجتماع، اقتصاد، دیپلوماسی دسامبر ۲۰۲۰

بخش از وجود من که کماکان به بدبینی، مآل اندیشی و گونه ای از احتیاط که خود را در لباس خردمندی پنهان می کند، آلوده نشده بود.»

به همین ترتیب، برخلاف توصیه های اکثریت دیپلمات های آمریکائی، رئیس جمهور در سال ۲۰۱۰ شروع به تهیه برنامه اصلاحاتی در میان متحدان عرب خود نمود که، از نگاه وی بیش از حد خودکامه بودند. با کمی تأخیر: تونس، در ماه دسامبر علیه دیکتاتور خود زین العابدین بن علی قیام کرد. وی خود اذعان دارد: «زمان بندی ما باید کمی بهتر می بود». سپس در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ جمله ای را به سخنان خود در سخنرانی وضعیت کشور اضافه کرد: «امشب می خواهم به صراحت بگویم: ایالات متحده آمریکا در کنار مردم تونس است و از آرزوی دموکراسی همه مردم حمایت می نماید».

جوانان مصری منتظر [سخنان] او نماندند و در همان روز و چند ساعت زودتر، فوج فوج به سمت میدان التحرير سرازیر شدند تا قیام خود را علیه رژیم حسنی مبارک کلید بزنند. و همچنین برای بیان دوگانه رهبری که به دشواری در جستجوی تلفیق انرژی نخواست و احتیاط و سواس گونه است، می نویسد: «...» ناگهان دولت آمریکا خود را میان یک متحد اقتدارگرا اما ضعیف و جمعیتی که در صدد ایجاد تغییر بودند، مردد دید، جمعیتی که آرمان های مردم سالارانه ای که ما خودمان مدعی آن ها بودیم را فریاد می زد.»

نزدیک ترین متحدین آمریکا وقتی متوجه شدند اوباما دارد پشت مبارک را خالی می کند، دچار وحشت زیادی شدند. بنابراین ملک عبدالله پادشاه عربستان سعودی به اوباما یادآور شد که چهار جناحی که به گفته وی اختیار عمل را در دست داشتند، «اخوان المسلمین، حزب الله، القاعده و حماس» بودند. تحلیلی که، رئیس جمهور سابق اضافه می کند: «که نمی تواند یک مسیر مستقیم و بی دردسر را طی کند». محمد بن زاید، ولیعهد امارات متحده عربی، چهره قدرتمند کشور و چه بسا «زیرک ترین حاکم خلیج فارس» به خود اجازه داد که با صراحت به اوباما بگوید: «ایالات متحده یک شریک قابل اعتماد در دراز مدت نمی

تواند باشد». آنچه که اوباما نیز به درستی درک کرد: «بی خیال مبارک، نظم قدیمی بدون جنگ و درگیری تسلیم نمی شود».

بحران در بحرین در مارس ۲۰۱۱، بخوبی نشان دهنده این وضعیت مصیبت بار در حال پیشرفت بود، چرا که سعودی ها و اماراتی ها سریعاً نیروهای خود را برای یاری رساندن به خاندان حاکم به منامه رساندند، بدون اینکه از متحد آمریکائی خود که چندی قبل سقوط حکومت مصر را اعلام کرده بود، تقاضای کمکی کرده باشند. بدون سربلندی، اوباما ترجیح می دهد با مزاح شرایط را جمع بندی کند: «برایم غیر ممکن شده بود که تناقضاتمان را با ظرافت توضیح دهم مگر با پذیرفتن این امر که جهان کیسه ای انباشته از گره بود.»

فرمان به اولین جنگ او

ولی آمریکا وقت نمی کند نفس تازه کند. یک شورش جدید، این بار در لیبی، آمریکا را مجبور می کند تا برای فیصله دادن به قضیه وارد معرکه شود. با این تفاوت که وقایع این کشور با سرعتی سرسام آور به رویارویی بین شورشیان و ارتش رژیم معمر قذافی تبدیل می شود، کسی که کشور را با «قساوتی جنون آمیز» اداره می کرد. اوباما که برای مداخله در لیبی از جانب برخی اطرافیان تحت فشار قرار دارد، مردد مانده و به بن بست [سیاسی] نزدیک می شود: حد و مرز این مداخله به چه میزان خواهد رسید؟ شاخص های این مداخله چه خواهند بود؟ دخالت نظامی آمریکا در لیبی چه تعداد کشته بر جای خواهد گذاشت و از نیروهای آمریکائی چند نفر در معرض خطر قرار خواهند گرفت؟ چرا [دخالت] در لیبی؟ چرا در کنگو مداخله نکنیم که سال ها در گیر منازعه بوده و میلیون ها کشته از میان غیرنظامین برجای گذاشته است؟

Orient XXI .

نشریه اینترنتی درباره سیاست، فرهنگ، اجتماع، اقتصاد، دیپلوماسی دسامبر ۲۰۲۰

از نظر اوباما همه اتفاقات به گونه ای پیش می رفت که گوئی اروپائی ها، به رهبری نیکلا سارکوزی، تنها نقشی ثانویه در سلسله حوادث منتهی به ورود غرب به جنگ علیه رژیم قذافی، بر عهده گرفته اند. در روایت موجود در کتاب، از رئیس جمهور فرانسه به زحمت سه بار نام برده شده است. مورد دوم، مربوط به ابتکار فرانسه برای طرح مسئله لیبی در شورای امنیت است که اوباما دلخوری خود را از آن نشان می دهد: «من آزرده خاطر بودم که توسط سارکوزی و کامرون، که تا حدی سعی در بهبود وجهه خود در کشورشان داشتند، در گوشه رینگ قرار بگیرم». با این حال این آمریکائی در هیچ جایی از کتابش، انگیزه دیگری که می توانسته فرانسوی ها را در مقابل رئیس قدرقدرت لیبی به صف آرائی ترغیب کند، ذکر نکرده است.

به گفته نویسنده، ظاهراً استدلالی که سرانجام وی را متقاعد ساخت از گزینه جنگ حمایت کند، از جانب سوزان رایس، نماینده امریکا در سازمان ملل مطرح گردید که کابوس نسل کشی رواندا در سال ۱۹۹۴ و «بی عملی ما، همچنان او را آزار می داد». باقی قضایا را می دانیم. ادامه ماجرا در کتاب «سرزمین موعود» مطرح نمی شود و کتاب با شرح واقعه ای خاتمه می یابد که باراک اوباما آشکارا به آن افتخار می کند: کشتن اسامه بن لادن در مخفیگاهی در پاکستان در ۲ مه ۲۰۱۱ توسط یک تیم ویژه از نیروهای آمریکایی. او به این خاطر که سربازانش رهبر القاعده را زنده برای محاکمه در خاک امریکا نیاوردند، اظهار پشیمانی نمی کند. آیا این سربازان دستور داشتند او را بلافاصله سربه نیست کنند؟

یک زندگینامه بنا بر تعریف نمی تواند پاسخگوی همه سوالات باشد. با این حال می توان شرط بست که در جلد دوم خاطرات اولین رئیس جمهور سیاه پوست آمریکا، از قضایای مربوط به ادامه «بهار عربی» و به ویژه وقایع سوریه، که روحیه بلاتکلیف وی را در یادها باقی خواهد گذاشت، به روشنی سخنی به میان بیاید. به همین ترتیب، از نویسنده، انتظار پاسخ گوئی در مورد مدیریت پرونده های دیگر وجود خواهد داشت

Orient XXI .

نشریه اینترنتی درباره سیاست، فرهنگ، اجتماع، اقتصاد، دیپلوماسی دسامبر ۲۰۲۰

مانند عدم توانایی او در بستن زندان گوانتانامو واقع در جزیره کوبا، آن طور که قولش را داده بود، و یا تمایل او به استفاده از پهپاد در مقابل دشمنان آمریکا، که بعضاً نتایج شرم آورجانبی ای را موجب شد .